

این بنا کاوش های باستان شناسی کاملی صورت نگرفته است. بسیاری آن را کهن تر از ارگ دانسته و به راحتی می توان آن را در شمار پرستش گاه های آناهیتا قرار داد. نگارنده پیش از وقوع زلزله عکس هایی از تصاویر آتشدان روی دیوارهای نیمه ویران تهیه کرده که موجود است.

بنای دیگر، مسجد اهل سنت است، که ویرانه های آن در فاصله یک کیلومتری شرق بم باقی مانده است. این بنا نیز مورد بررسی پوپ قرار گرفته و به احتمال زیاد همان مسجد تاریخی اهل سنت در محله بزازان بوده است. خانقاه و مقبره نیز از بناهای این شهر است که در شمال شرقی بم و نزدیک مسجد رسول قرار دارد، که به احتمال زیاد هسته اولیه آن متعلق به دوران سلجوقی است و در طول زمان، بخش های جدیدی به آن افزوده شده است. بنای دیگری که می توان از آن نام برد، قیصریه است که با کاربری بازارچه، در جنوب غربی ارگ واقع است و معماری قجری دارد.

بم در پهنه افسانه ها

شاهنامه فردوسی آینه ای تمام نما از فرهنگ و تاریخ شاهان افسانه ای ایران زمین و از شاهکارهای ادبیات حماسی جهان است. حضور پر رنگ بم و ارگ آن در این کتاب نشانگر ریشه مشترک تاریخی و اساطیری آن است. شایان توجه این که محل وقوع صحنه های تاریخی شاهنامه در ارگ مشخص است و تا به امروز به همین نام شناخته می شود. در این جا داستان هفتاد را بر پایه شاهنامه بازنویسی می کنیم:

چون کیخسرو از گیتی سرخورده گشت، گردان ایران را همی به پیش خویش فرا خواند. چنان که رستم و زال را نیز از سیستان، آن گاه فرمان داد تا مردم و بزرگان در بیرون شهر انجمن آراستند. در آن انجمن پس از اندرز فراوان، فرمان هر سرزمین را به نام پهلوانی کرد. آن چه به رستم رسید، خواسته زال بود:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| نوشتنند عهدی ز شاه زمین | سرافراز کی خسرو پاک دین |
| ز بهر سپهد گوی پیلتن | ستوده به مردی به هر انجمن |
| ز زابلستان تا به دریای سند | مه کابل و دنبر و مای هند |
| دگریست و غزنین و زابلستان | روار و چین تا به کابلستان |
| هم او را بود کشور نیمروز | سپهدار فیروز و لشگر فرور |
| بدواد منشور و کرد آفرین | که آباد بادا به رستم زمین |

رستم سالیان سال به سرزمین خویش فرمانروا بود. کارهای بسیار کرد، چون نبرد با اسفندیار رویین تن، پدر بهمن و کشتن او، و رفتن به پیشگاه سلیمان به نمایندگی لهراسب پسر و جانشین کیخسرو. رستم در این دیار به سلیمان دل بست و به دین وی در آمد. در بازگشت، چاه کن و دروگر را با خود به ایران آورد، و دستور داد چاهی ژرف بر فراز تپه بم کند. از این رو، آن چاه را از کرده سلیمان و رستم هر دو می دانند.

سال ها گذشت، و رستم نیز به دست شغاد از پای در آمد. بهمن که پس از مرگ پدر برای پرورش به رستم سپرده شده بود، یلی شد و به نزد نیا بازگشت. چون نیا بمرد، بهمن بر تخت نشست و نخستین خواسته خویش خون خواهی پدر را گفت. بزرگان و پهلوانان را گرد کرد. سپاه آراست و رهسپار سرزمین نیم روز شد. زال پیر را یافت و در بند کرد. فرامرز پسر رستم در برابر دشمن، گردان سیستان را به گرد خویش فراخواند. سرانجام دو سپاه در برابر هم ایستادند، نبردی سخت روی داد.

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| ز چاک تبرزین و جر کمان | زمین گشت جنبان تر از آسمان |
| سه روز و سه شب هم برین رزمگاه | به رخشنده روز و تابنده ماه |
| همی گرز بارید و پولاد و تیغ | ز گرد سپاه آسمان بست میغ |

روز چهارم گردبادی به سوی سپاه فرامرز در گرفت. سپاهیان بهمن زمان را نیک یافتند و بر سر سپاه سیستان تاختند. بسیار را کشتند و فرامرز را زخمی به دست بهمن سپردند. بهمن دستور داد، کمی از آن سوی میدان چوبه ای آوردند و بر پای کردند و فرامرز را به دار آویختند. امروزه، در بم، به جایی که چوب را آوردند "دارستان" و جایی که فرامرز را به دار زدند "دارزین" گویند. بهمن به پادمان این پیروزی در آوردگاه خویش دژی استوار ساخت، به نام بهمن که کوتاه شده آن ارگ "بم" است.

در سراسر پادشاهی بهمن، دخترش "همای" و فرزندش "دارا"، گماشته ای از سوی آنان بر ارگ فرمان می راند، تا اینکه اسکندر ناخجسته بر ایران تاخت. اسکندر خراسان، عراق، فارس و کرمان را به انطون "یا همان آنتیوخوس" سپرد. او چهار سال فرمان روا بود، تا اینکه به دست اشک پسر دارا کشته شد. در روزگار اشکانیان نام فرمانروایان بم و کرمان را نمی دانیم، مگر واپسین آن ها، بلاش اشکانی، که به دست اردشیر بابکان از میان رفت. اردشیر تا هند نیز تاخت و بر سراسر ایران زمین چیره شد. هیچ کس را پیاری ایستادن در روی او نبود، مگر هفتواد نامی از بم، که داستان آن چنین است: